

فلسفه ارسطویی و حکمت صدرایی

□ علی‌الله‌داستی
استادیار دانشگاه قم

سخنی نگفته باشد، از جمله در دو نظام فلسفی ارسطویی و صدرایی دربارهٔ ضرورت وجود خدا و اوصاف جلال و جمالش بحث شده و خدا در هر دو نظام فلسفی جایگاه ویژه‌ای دارد.^۱ بویژه در حکمت صدرایی که در بیشتر آثارش از ذات و صفات و اسماء و افعالش سخن رفته است، وی علاوه بر آنکه آثار مستقلاً مانند کتابهای مبداء و معاد، مظاهر الهیه و حکمت عرشیه در این باب ارائه نموده در دیگر آثارش نیز در این زمینه مباحث مستوفایی دارد. از جمله در اسفار (که مفصلترین اثر علمی اوست و یک سوم آن به مباحث الهیات بالمعنی الاخص، اختصاص یافته است)،^۲ شواهد ربوبیه، مشاعر، مفاتیح غیب و... در این مختصر هدف، مقایسهٔ اندیشه‌های دو حکیم شرق و غرب، متعلق به دو دورهٔ متقدم و متأخر در باب شناخت خدا بویژه اوصاف کمالی اوست.

بدیهی است که دیدگاههای هر یک از این دو حکیم دربارهٔ خدا بر مبانی فکری و فلسفی آنها استوار است؛ از اینرو لازم است ابتدا مبانی هستی‌شناسی و روشهای معرفتی هر یک را بررسی نموده آنگاه به مقایسهٔ فهم و تفسیر آنها دربارهٔ خدا بپردازیم.

۱. مقایسهٔ روشهای معرفتی ارسطو و ملاصدرا

از این نظر آنها در بعضی جهات همسویی و در برخی

چکیده

یکی از روشهای تطبیق دو نظام فلسفی، بررسی پاسخهای آنها به سؤالهای اساسی تفکر بشری است که در آن دو نظام مطرح شده‌اند؛ مسئلهٔ مبدأ و غایت هستی از جمله مسائلی است که در دو نظام ارسطویی و صدرایی طرح و پاسخ داده شده است.

در هر دو نظام با یک وجود متعالی به نام الله (خدا) یا «ثئوس» مواجه هستیم، این نکته حایز اهمیت است که بدانیم این موجود متعالی در این دو نظام فلسفی چگونه فهم و تفسیر شده است، چه صفات و کمالاتی برای او - جل جلاله - برشمرده و چه میزان به آن حقیقت لایتناهی دست نیافتنی نزدیک شده‌اند.

با بررسی پاسخهای این دو نظام فکری می‌توانیم دربارهٔ قوت و اعتبار هر یک از آنها - از این زاویه - داوری نماییم.

کلید واژه

خداشناسی؛	مبدأ هستی؛
غایت هستی؛	وجود متعالی.

۱. اسفار اربعه، ج ۶؛ مابعدالطبیعه، ترجمهٔ شرف‌الدین خراسانی، ص ۹۷.

۲. ر.ک: اسفار، ج ۱، ۷، ۶ و ۹.

دیگر اختلاف دارند: ارسطو در معرفت، عقلگراست و روش فکری او مبتنی بر براهین عقلی است و از روشهای شهودی و وحیانی بهره ندارد و یا اگر داشته در آثارش کمتر ظهور پیدا کرده است.

بندگان صالحش درآید. آنگاه خدا او را از نزد خودش دانایی می‌بخشد و حکمت عطا می‌کند. البته لازم بذکر است که صدرالمتألهین در ادامه مطلب از قول ارسطو می‌نویسد:

من أراد أن یشرع فی علومنا فلیستحدث لنفسه فطرة أخری^۴؛ (کسی که می‌خواهد در علوم ما سیر کند باید برای خودش فطرت دیگری جستجو کند).^۴ ایشان در تفسیر سخن ارسطو می‌نویسد:

علوم الهی همانند عقول قدسی هستند، ازینرو دریافت آنها به مجرد تام و لطف قریحه نیازمند است و این همان فطرت ثانیه‌ای است که در کلام معلم اول آمده است.^۵

از نظر ملاصدرا این فطرت ثانیه کسب نمی‌شود مگر با ریاضتهای علمی و عملی که جمع روشهای برهانی و عرفانی است.^۶ البته ملاصدرا از منبع عظیم وحیانی چون قرآن نیز بهره‌مند بود که به آثار و افکار او غنای برتری بخشید، اما ارسطو از آن محروم بود.

۲. مبانی هستی‌شناختی ارسطو و ملاصدرا با بررسی آثار این دو حکیم همسویی‌های زیادی در این باب قابل دریافت است.

۱ - ۲: موضوع علم الهی «موجود مطلق» یا «موجود بما هو موجود» است؛ ارسطو و ملاصدرا بر این سخن متفقند.^۷ به گفته دکتر شرف خراسانی (ص پنجاه‌ونه) مسئله هستی و موجود برای ارسطو در همه مراحل گسترش فلسفیش مطرح بوده... و آنرا بنیادترین موضوع پژوهش فلسفی می‌شمارد، چنانکه در ترجمه کتاب یازدهم فصل سوم بعد الطبیعه (ص ۳۵۱) می‌نویسد:

دانش فیلسوف با موجود بما هو موجود سروکار دارد. در جای دیگر ارسطو گزارش کرده است که فلسفه، شناخت حقیقت نامیده می‌شود^۸ و در پایان این گزارش آمده که هر چیزی به آن اندازه دارای حقیقت است که دارای «هستی» است و در

• صدرالمتألهین گرچه بر مبنای مشرب فلسفیش عقلگراست و دیدگاههایش را بر براهین عقلی استوار می‌سازد اما از دستمایه‌های عرفانی و شهودی و وحیانی کاملاً بهره‌مند است؛ گرچه سعی بلیغ دارد تا این یافته‌های شهودی و مستنبط از کتاب مقدس (قرآن) را توجیه عقلانی نماید.

صدرالمتألهین گرچه بر مبنای مشرب فلسفیش عقلگراست و دیدگاههایش را بر براهین عقلی استوار می‌سازد اما از دستمایه‌های عرفانی و شهودی و وحیانی کاملاً بهره‌مند است؛ گرچه سعی بلیغ دارد تا این یافته‌های شهودی و مستنبط از کتاب مقدس (قرآن) را توجیه عقلانی نماید اما در هر صورت از اینجهت از ارسطو فاصله می‌گیرد و از انحصار معرفت در روش برهانی عقلی می‌گریزد چرا که او روش معرفت شهودی بویژه وحیانی را کاملاً معتبر می‌داند، چنانکه در مقدمه مظاهر الهیه (ص ۵۷) می‌نویسد:

حکمت... عنایتی ربانی و موهبتی الهی است که داده نمی‌شود مگر به کسی که خدای سبحان او را پذیرفته باشد، چنانکه خدای تعالی می‌فرماید: ﴿يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ﴾^۳ و این حکمتی است که از آن، گاه به قرآن و گاه به نور و نزد عرفا به عقل بسیط تعبیر شده است و از فضل الهی و کمال ذات و رشحات وجود اوست که هر که از بندگان خاصش را برگزیند عطا می‌کند و کسی بدان نمی‌رسد مگر بعد از آنکه با تقوی و پرهیزکاری و زهدورزی در طریق مقربین از ملائکه الهی و

۳. سورة بقره، آیه ۲۶۹. ۴. المظاهر الإلهیه، ص ۵۸.

۵. همان.

۶. همان: ر.ک: اسفار، ج ۱، ص ۳۶.

۷. ر.ک: کاپلستون، ص ۳۳۴؛ اسفار، ج ۱، ص ۲۴.

۸. لطفی، ص ۷۴، خراسانی، همان. کتاب دوم فصل یکم، ص ۴۸.

گزارش کتاب پنجم مابعدالطبیعه (ص ۱۴۶) آورده که «هستی» (وجود) و «هست» دلالت بر آن دارند که چیزی حقیقی (یا راست) است و «نیستی» بر آن دلالت دارد که چیزی راست یا حقیقیتر نیست. ملاصدرا نیز مسئله وجود را اساس قواعد حکمت و مبنای مسائل الهی و محور سنگ آسیاب علم توحید و معاد... می‌داند و در بسیاری از آثار فلسفیش ابتدا به تبیین مسئله وجود و اثبات اصل اصیل اصالت وجود می‌پردازد.^۹

در مقدمه مشاعر (ص ۴) می‌نویسد:

وجود، اصل ثابت در هر موجود است و «حقیقت»، منحصر در وجود است و غیر وجود همچون عکس و سایه و شبح وجودند.

و در سفر اول اسفار اربعه^{۱۰} می‌نویسد:

مبدأ اثر و اثر مبدأ (اول تعالی) تنها وجودات حقیقی هستند... نه مفاهیم انتزاعی وجود که تنها امری ذهنی... و نه ماهیات مطلقه که در ذاتشان امری مبهمند و از حقیقت وجود بهره‌ای نبرده‌اند. پس، از نگاه ارسطو و ملاصدرا فلسفه در پی شناخت حقیقت است و حقیقت هر چیزی به وجود است و هر چیزی آن اندازه بهره از حقیقت دارد که از وجود بهره دارد. چیزی حقیقی است که هستی دارد و آنچه که هستی ندارد حقیقی نیست و عکس، سایه و شبح وجود است یا بطلان و پوچی.

است. خراسانی در مقدمه شرح مابعدالطبیعه ارسطو (ص شصت و یک) می‌نویسد:

ارسطو این نکته را در نظر دارد که مفهوم هستی درباره همه موجودات یکسان بکار نمی‌رود. هسته نظریه تشکیک در وجود نزد وی یافت می‌شود، برخی چیزها را می‌توان نسبت به چیزهای دیگر «موجودتر» دانست؛ زیرا وجود آنها مقدم و شرط پیشین وجود چیزهای دیگر است. وی این مطلب را اینگونه بیان می‌کند که اگر صورت، مقدم بر ماده و «موجودتر» از آن است بهمین دلیل بر مرکب (از هر دو آنها) نیز مقدم خواهد بود.

* از نگاه ارسطو و ملاصدرا

فلسفه در پی شناخت حقیقت است و حقیقت هر چیزی به وجود است و هر چیزی آن اندازه بهره از حقیقت دارد که از وجود بهره دارد. چیزی حقیقی است که هستی دارد و آنچه که هستی ندارد حقیقی نیست و عکس، سایه و شبح وجود است یا بطلان و پوچی.

از گزارشی که کاپلستون می‌دهد نیز می‌توان این رأی را دریافت: کاپلستون^{۱۳} می‌نویسد: | در مابعدالطبیعه ارسطو | لفظ وجود دقیقاً به یک معنا بر همه اشیاء موجود حمل نمی‌شود؛ زیرا نحوه وجود داشتن یک جوهر با یک کیفیت که حالتی از جوهر است، یکسان نیست. تشکیک وجود نزد ملاصدرا نیز از اصول بنیادین فلسفه اوست، این مسئله در فلسفه صدرایی تبیین روشنتری از فلسفه ارسطویی دارد. از نگاه صدرالمتألهین وجود حقیقت ذومراتبی است که مبدأ آن در قوس صعود از شدیدترین

۹. ر.ک: اسفار، ج ۱، ص ۲۳ تا ۸۳؛ شواهد ربوبیه، ص ۶ تا ۲۱؛ مشاعر، ص ۹ تا ۱۸.

۱۰. ج ۱، ص ۶۵ و ۶۶. ۱۱. خراسانی، ص ۸۹ و ۳۵۱.

۱۲. اسفار، ج ۱، ص ۳۵ و ۳۶.

۱۳. ص ۳۳۵.

کاملترین مرتبه وجود آغاز می‌شود و به ادنی مرتبه وجود پایان می‌یابد. چنانکه می‌نویسد:

وجود در بعضی موجودات مقتضای ذاتشان است اما در بعضی چنین نیست، در بعضی بحسب طبیعت وجود، اقدم از بعضی دیگر و تمامتر و قویتر است. پس وجودی که سبب و علتی برای او نیست اولی و شایسته‌تر به موجود بودن است از غیر خودش. همچنین وجود هر یک از عقول فعاله بر وجودهای مراتب بعد از خودشان اولی‌تر به موجود بودن هستند. همچنین وجود مفارق از ماده از وجود مادی - بویژه ماده اولی - قویتر و شدیدتر است.^{۱۴}

نتیجه اینکه دقت در عبارتهای ارسطو درباره جواهر ثابت و فسادناپذیر و جواهر فسادپذیر، موجودتر دانستن فعل از قوه، تقدم فعل بر قوه و صورت از ماده، مراتب وجود ملاصدرا ما را به این نکته روشن می‌رساند که نزد هر دو فیلسوف وجود، گرچه برحسب معنا بر وجودات مختلف اطلاق می‌شود اما برحسب مصداق و حقیقت وجود، دلالت آن بر موجودات مختلف بنحو تشکیکی است نه متواطی.

۴-۲: جوهر: جوهر نزد ارسطو جایگاه ویژه‌ای دارد، چنانکه سؤال از «موجود چیست؟» را منعطف به سؤال از «جوهر چیست؟» می‌داند و می‌نویسد:

در واقع آنچه که از دیرباز و اکنون و همیشه جستجو شده و خواهد شد و همیشه مایه سرگستگی است اینستکه موجود چیست؟ و این بدان معناست که جوهر چیست؟ (tis he ousia).

ارسطو مباحث زیادی در مابعدالطبیعه در باب جوهر طرح می‌کند و یکی از مسائل محوری فلسفه اوست. به گزارش کاپلستون^{۱۵} ارسطو در کتاب اپسیلن (E) مابعدالطبیعه، جوهر را صرفاً به جواهر تغییرپذیر و تغییرناپذیر تقسیم می‌کند اما در کتاب «لامبدا» سه نوع جوهر تشخیص می‌دهد:

۱. محسوس و فناپذیر؛

۲. محسوس و سرمدی، یعنی اجسام سماوی؛

۳. نامحسوس و سرمدی.

این تقسیمبندی ارسطو، او را به این سو می‌کشاند که خدا را جوهر نامحسوس و سرمدی بدانند اما در آثار صدرالمتألهین گرچه نظیر این تقسیمبندی قابل اثبات است،^{۱۶} اما جواهر دانستن خدا نفی می‌شود،^{۱۷} همچنانکه ابن‌سینا جوهر دانستن خدا را نفی می‌کند.^{۱۸}

۵-۲: علل وجود هر شیء حادث چهار چیز است: علل مادی، صوری، فاعلی و غایی. علل شیء نمی‌توانند لایتناهی باشند. این اصلی است که ارسطو و ملاصدرا در آن اتفاق نظر دارند^{۱۹} و یکی از مبانی اثبات وجود مبدأ بحث تناهی علل است.^{۲۰}

۶-۲: لازمه هر حرکتی داشتن فاعل و غایت است و حرکتها یا مستقیمند یا مستدیر. حرکت مستدیر می‌تواند بینهایت ادامه داشته باشد اگر علل آن سرمدی باشند و از نظر ارسطو وجود و حرکت سرمدی ضروری است.^{۲۱} ملاصدرا علاوه بر حرکتهای عرضی، حرکت در جوهر را نیز اثبات می‌کند.^{۲۲}

۷-۲: تقدم فعلیت بر قوه: ارسطو و ملاصدرا بر این نکته متفقند که در کل، فعلیت باید مقدم بر قوه باشد. ارسطو می‌گوید اگر قوه مقدم بر فعلیت بود ممکن بود هیچ چیز وجود نداشته باشد.^{۲۳} ملاصدرا نیز می‌گوید: اگرچه در حوادث زمانی قوه مقدم بر فعلیت است در نهایت باید فعلیت مقدم بر قوه باشد، چون قوه همواره باید قائم به جوهر باشد و آن جوهر باید بالفعل باشد... و برخی اشیاء فعل محضند مثل اول تعالی و عقول.^{۲۴}

اینک لازم است با توجه به این مبانی تصور این دو

۱۴. اسفار، ج ۱، ص ۳۶. ۱۵. ص ۳۳۶.

۱۶. اسفار، ج ۴، ص ۲۶۳ - ۲۷۱.

۱۷. همان، ص ۲۴۵.

۱۸. ر.ک: اشارات و تنبیهات، نمط چهارم، ص ۶۴.

۱۹. ر.ک: لطفی، ص ۷۵؛ صدرالمتألهین، ج ۲، ص ۱۲۷ - ۱۷۶؛ ج ۳، ص ۱۶۴.

۲۰. ر.ک: خراسانی، ص ۴۹. ۲۱. ر.ک: لطفی، ص ۴۷۵.

۲۲. ر.ک: اسفار، ج ۴، ص ۲۷۵؛ ج ۲، ص ۹۷ - ۱۰۵.

۲۳. لطفی، ص ۴۷۶. ۲۴. اسفار، ج ۳، ص ۴۹ - ۵۷.

حکیم از خدا را بررسی نمایم.

تصور ارسطو و ملاصدرا از خدا: ۲۵

بگزارش برخی مترجمان و شارحان ارسطو، خدا در فلسفه ارسطو جایگاه ویژه‌ای دارد^{۲۶} و آن را در پری فیلسوفیاس (درباره فلسفه) و «فلسفه نخستین» بحث کرده است که بعدها متافیزیک یا مابعدالطبیعه نامیده شد. ملاصدرا نیز در بسیاری از آثارش از خدا سخن گفته است.

وصول به کمال معشوق خویش حرکت می‌کند. پس علت فاعلی و علت غایی در حرکت سرمدی فلک یک چیز است و بقول ابن‌رشد این محرک به حرکت درمی‌آورد فلک را همانگونه که اشیاء لذیذی که مطلوب ما هستند ما را بسوی خویش می‌کشانند.^{۲۸} این برهان ارسطو علاوه بر مبانی گذشته بر این فرض استوار است که اولاً جهان سرمدی است و نامخلوق. ثانیاً فلک دارای نفس است و

تشکیک وجود نزد ملاصدرا نیز از اصول بنیادین فلسفه اوست، این مسئله در فلسفه صدرایی تبیین روشنتری از فلسفه ارسطویی دارد. از نگاه صدرالمتألهین وجود حقیقت نومراتبی است که مبدأ آن در قوس صعود از شدیدترین و کاملترین مرتبه وجود آغاز می‌شود و به ادنی مرتبه وجود پایان می‌یابد.

کمال مبدأ اعلی را درک می‌کند و این ادراک در او ایجاد شوق می‌کند و موجب حرکت ارادی فلک می‌شود. پس حرکت فلک از نوع راندن یک فاعل محرک همچون راندن یک اتومبیل نیست، بلکه مانند حرکتی است که معشوق در عاشق ایجاد می‌کند و او را به سوی می‌کشاند.^{۲۹}

ب. برهان بهترین (درجات کمال): این برهان ارسطو بر این فرض مبتنی است که «هر جا یک بهتر هست یک بهترین نیز هست» و همه کمالات متناهی نهایتاً از کمال

شایسته است در اینجا این مسئله را در دو فصل بررسی نماییم: اول اثبات وجود خدا و توحید از نگاه ارسطو و ملاصدرا. دوم صفاتی که برای او - جل جلاله - برمی‌شمارند:

اثبات وجود خدا در فلسفه ارسطو: او در نخستین نوشته‌های همگانی (بیرونی) خودش، در اثبات وجود «مبدأ هستی» و هستی خدا می‌کوشیده است (نک همان) و بطور کلی از نظر ارسطو رسالت فلسفه، علم به علل نخستین است،^{۲۷} او همچنین دانش الهی (خداشناسی Theologike) را بهترین دانش می‌داند زیرا دربارهٔ ارجمندترین (شریفترین) موجود بحث می‌کند.

ارسطو از دو راه وجود مبدأ را اثبات می‌کند:

الف. برهان حرکت: وی بر مبنای تنهای علل وجود و غایت داشتن حرکت و وجود حرکت‌های سرمدی و تقدم فعلیت بر قوه نتیجه می‌گیرد که اگر حرکت مستدیر دائم وجود دارد پس همیشه باید علتی ثابت موجود باشد که بنحو واحد به حرکت، فعلیت و تحقق ببخشد.

این علت ثابت که مبدأ حرکت جاویدان است محرک نخستین یا محرک اول نام دارد، که بواسطه کمال خویش در فلک اعلی ایجاد شوق می‌کند و فلک اعلی برای

۲۵. قبل از بحث در این باب این نکته لازم به ذکر است که دست ما از اندیشه‌ها و سخنان بی‌واسطه ارسطو دربارهٔ خدا کوتاه است چرا که اولاً مجموعه متافیزیک ارسطو نیز مانند برخی دیگر از آثار ارسطو، از سوی خود وی به شکل کتابی مستقل نوشته و ویراسته نشده بوده است چنانکه «ورنریگر» (۱۹۶۰ م) به این نکته تصریح کرده و دیگر ارسطو‌شناسان آنرا پذیرفته‌اند و آنچه در این باب به ما رسیده بیشتر «تقریراتی» هستند که از سوی شاگردان به حافظه سپرده شده یا یادداشت می‌شده است. ثانیاً آنچه از آثار ارسطو در دست ماست ترجمهٔ شرحی است که از زبان یونانی به یک واسطه یا چند واسطه شده است. ثالثاً از متافیزیک ارسطو از دیرباز برداشتهای گوناگون و متضاد شده که بیش از دو هزار سال اندیشه فلسفی را به خود مشغول داشته است. (ر.ک: خراسانی، ص ۸۰ تا ۹۳).

۲۶. ر.ک: خراسانی، ص ۹۷. ۲۷. ر.ک: لطفی، ص ۲۶.

۲۸. ر.ک: ابن‌رشد، ص ۱۵۹۲.

۲۹. ر.ک: خراسانی، ص ۳۹۹؛ کاپلستون، ص ۳۵۹.

مطلق سرچشمه می‌گیرند یا از کمال مطلق که منبع همه کمالات متناهی است بهره‌مند هستند. بگفته کاپلستون این برهان ارسطو از نظر زمانی مقدم بر برهان محرک اول است و این مربوط است به دوره نخست زندگانی او یعنی آن هنگام که تحت تأثیر افلاطون بوده است.^{۳۰}

البته در مابعدالطبیعه آنجا که در تبیین محرک نخستین و فعالیت او سخن می‌گوید این نکته را یادآور می‌شود که «نخستین» همیشه بهترین یا همانند (بهترین) است^{۳۱} و در ادامه برهان حرکت می‌نویسد:

از آنجا که موجود محرکی است که خودش متحرک نیست و موجود بالفعل است این متحرک [حرکت مستدیر فلک] را نیز آن موجود به حرکت درمی‌آورد پس آن وجوباً موجود است و تا آنجا که واجب است «وجودش» خیر و جمال است و بدینسان مبدأ است زیرا ضروری (یا واجب) دارای این معناها...، پس به چنین مبدأ است که آسمان و طبیعت وابسته‌اند.^{۳۲}

نتیجه اینکه شارحان افکار ارسطو در مجموع، دو برهان برای اثبات مبدأ از ارسطو نقل کرده‌اند.

اثبات مبدأ از نظر ملاصدرا: ملاصدرا براهین متعددی برای اثبات واجب تعالی نقل می‌کند که برخی ابتکار خودش و برخی طریقه دیگر متفکران است. او برهان حرکت را بر مبنای حرکت جوهری کاملتر و دقیقتر می‌داند، چرا که بر اساس حرکت جوهری همه طبایع جسمانی - فلکی و عنصری - وی همواره در حال تغییر و تجدیدند و نیازمندند به تغییر دهنده‌ای که جسم و جسمانی نیست.^{۳۳}

*** ملاصدرا در بحث از وحدت اله عالم، سخن ارسطو را مؤید بر دیدگاه خویش می‌آورد و آن استدلال ارسطو از وحدت عالم بر وحدت اله است. خلاصه اینکه کلام صدرالمتألهین در باب وحدت واجب و وحدت رب و وحدت اله صریح و روشن است اما همانگونه که اشاره شد توحید رب، به گفته شارحان، نزد ارسطو تبیین روشنی ندارد.**

برهان دیگر او از راه معرفت نفس است که آن را به طبیعیون نسبت می‌دهد و آن را برهان با ارزشی می‌داند اما آن را بعد از مرتبه برهان صدیقین قرار می‌دهد. سوم، برهان امکان و وجوب است که ملاصدرا تقریرهای مختلف آن را نقل می‌کند.^{۳۴} چهارم برهان صدیقین است، این برهان مهمترین برهانی است که صدرالمتألهین بر مبنای اصالت وجود و تشکیک وجود برای اثبات اول تعالی اقامه می‌کند. باین بیان که وجود حقیقت عینی واحد بسیطی است که بین افراد آن اختلافی نیست مگر بکمال و نقص، شدت و ضعف؛ و نهایت درجه کمال وجود یعنی درجه‌ای که تمامتر و کاملتر از آن نه وجود دارد و نه قابل تصور است آن مرتبه‌ای است که هیچ وابستگی به غیر ندارد و در ذاتش واجب و مستغنی از غیر است و او وجود صرف و بحت و بسیطی است که تمامتر از او نیست و او واجب الوجود است.^{۳۵}

در مقایسه برهان درجات کمال ارسطو و برهان صدیقین صدرا بی مسامحتاً می‌توان گفت این دو برهان قرابتی دارند اما مبانی برهان ارسطو منظم شده نیست و یا آنچه گزارش شده، ناقص است.

توحید

مهمترین مسئله در معرفت خدای تعالی توحید است که لازم است هر حکیمی دیدگاهش را در این باب بتصریح بیان نماید.

توحید واجب الوجود از نظر ارسطو: سخنان ارسطو در باب توحید مشوش است. چون گاهی او از متحرکهای سرمدی متعدد و بتبع آن از محرکهای سرمدی ثابت سخن می‌گوید و گاه از محرک نخستین و بهترین، چرا که در یکجا می‌گوید:

از آنجا که می‌بینیم غیر از حرکت کل جهان که می‌گوییم جوهر نخستین نامتحرک آن را به حرکت درمی‌آورد حرکت‌های مکانی دیگر هم موجودند مانند حرکت‌های جاویدان ستارگان سرگردان

۳۰. ر.ک: کاپلستون، ص ۲۶۳.

۳۱. خراسانی، ص ۴۰۰. ۳۲. همو، ص ۴۰.

۳۳. ر.ک: اسفار، ج ۶، ص ۴۴.

۳۴. ر.ک: اسفار، ج ۶، ص ۲۶ تا ۳۷.

۳۵. ر.ک: اسفار، ج ۶، ص ۱۴.

وحدت اله صریح و روشن است اما همانگونه که اشاره شد توحید رب، به گفته شارحان، نزد ارسطو تبیین روشنی ندارد.

مقایسه دیدگاههای ارسطو و ملاصدرا در اثبات خدا و توحید:

۱. برهانهای ارسطو برهانهای جهانشناختی و زیباشناختی هستند که در هر دو برهان، ارسطو از پدیده‌ها و معلولها به علت راه یافته است و اینها برهان اتئی نامیده می‌شوند که از نظر حکما با اینها نه وحدت شخصی و علت معین بلکه علت نوعی ثابت می‌شود، اما برهان صدیقین صدرایی از نظر به معلولها بینباز بوده و با نظر به وجود، وجوب آن ثابت می‌شود و آن را برهان لمی یا شبه لم می‌نامند. که از احد المتلازمین به لازم دیگر پی می‌برند و نیازی نیست که به معلولها نظر نمایند و ابتدا علت و سپس توحید آن را ثابت کنند بلکه با یک برهان هم واجب تعالی و هم توحید او ثابت می‌شود.

۲. برهان ارسطو، بر حرکت سرمدی افلاک و نقش داشتن فلک مبینی است که برخلاف برهان صدرایی با خدشه وارد شدن بر مقدمات برهان و فیزیک ارسطویی، این برهان دیگر افاده یقین و اثبات مطلوب نمی‌کند.

۳. با برهان ارسطو تنها خدای مدبر و محرک فلک ثابت می‌شود نه خدای خالق، چون از نظر ارسطو افلاک و جودات سرمدی و حرکت سرمدی دارند اما در خداشناسی صدرایی و برهان حرکت جوهری صدرایی، خداوند خدای خالق و فعال و خدای آفریننده است و آفرینش او دائمی است، چون براساس حرکت جوهری، شیء در ذات خودش تجدد و تحول پیدا می‌کند نه اینکه وجود ثابتی داشته باشد و خدا تنها محرک حرکت مکانی او باشد.

۴. از نگاه ارسطو فاعلیت خدا در جهان از طریق غایت

(سیارات)، پس هر یک از این حرکات مکانی نیز باید بوسیله یک جوهر بذاته نامتحرک و جاوید به حرکت درآورده شود. پس آشکار است که جوهرها ضرورتاً به همان تعداد (سیارات) وجود دارند.^{۳۶} اما در جای دیگر می‌گوید: یک آسمان (جهان کیهانی) وجود دارد... پس محرک نخستین که نامتحرک است هم مفهوماً و هم عدداً یکی است.^{۳۷}

ابن رشد نیز در تفسیرش^{۳۸} می‌نویسد:

غیر از حرکت کلی که برای جواهر هست و آن را جوهر اول که غیر متحرک است حرکت می‌دهد، حرکات مستدیر دیگری هم هست، پس ناچار هر یک از این حرکات باید محرک ثابت و سرمدی داشته باشد. درنهایت ارسطو نتیجه می‌گیرد که تعداد محرکهای ثابت سرمدی باید بتعداد اجرام متحرک باشد.^{۳۹}

کاپلستون نیز در گزارش خودش از مابعدالطبیعه می‌نویسد:

ارسطو ظاهراً عقیده کاملاً مشخص درباره تعداد محرکهای نامتحرک نداشته است... در فصول هفت و نه کتاب لامبدا ارسطو از یک محرک نامتحرک سخن می‌گوید اما در فصل هشت آن پنجاه و پنج محرک متعالی ظاهر می‌شوند.^{۴۰} فلاسفه قرون وسطی فرض می‌کردند که عقول یا ملائکه افلاک را به حرکت درمی‌آورند. این فلاسفه آنها را تابع محرک اول یا خدا می‌شمارند.^{۴۱}

توحید از نظر ملاصدرا: صدرالمتألهین با برهان صدیقین خویش توحید را نیز ثابت می‌کند.^{۴۲}

«فقد ثبت وجود الواجب بهذا البرهان و یثبت به أيضاً توحیده»، پس با این برهان وجود واجب و همچنین توحید او ثابت شد. البته صدرالمتألهین براهین دیگری برای توحید واجب ذکر می‌کند.^{۴۳}

ملاصدرا^{۴۴} در بحث از وحدت اله عالم، سخن ارسطو را مؤید بر دیدگاه خویش می‌آورد و آن استدلال ارسطو از وحدت عالم بر وحدت اله است. خلاصه اینکه کلام صدرالمتألهین در باب وحدت واجب و وحدت رب و

۳۶. خراسانی، ص ۴۰۴. ۳۷. همو، ص ۴۰۷.

۳۸. تفسیر مابعدالطبیعه، ص ۱۶۴۲.

۳۹. همو، ۱۶۴۵. ۴۰. ص ۳۶۱.

۴۱. همان، ص ۳۶۱. ۴۲. اسفار، ج ۶، ص ۲۴.

۴۳. رک: اسفار، ج ۱، ص ۱۲۶؛ ج ۶، ص ۵۷؛ مظاهر الهیه، ص ۷۴؛

مشاعر، ص ۱۴۷....

۴۴. اسفار، ج ۶، ص ۹۴.

بودن اوست. او خودش ثابت است و عنایتی به مادون ندارد و ولایتی از جانب او بر انسان و جهان اعمال نمی‌شود، اما با برهان نفس صدرایی، نفس باذن‌الله و به تدبیر الهی بسوی کمال می‌رود.

۵. از نگاه ارسطو عالم قدیم است و خدا در خلق عالم نقشی نداشته است. اما در نگاه صدرالمتألهین عالم در حدوث دائم است و خدا دائماً دست‌اندرکار ایجاد و ادارهٔ عالم است که با قطع فیض او عالم هیچ و پوچ می‌گردد. در برهان ارسطو با قطع رابطهٔ عالم با خدا، عالم تنها از حرکت باز می‌ایستد اما با نگاه صدرایی چون عالم، عین وابستگی و فقر به خداست و وجودش وجود رابط است با قطع رابطه‌اش با خدا و قطع فیض الهی از عالم، اصل عالم هیچ و پوچ می‌گردد.

صفات الهی

ارسطو و صدرالمتألهین در اثبات برخی صفات اتفاق نظر دارند و در برخی صفات نظراتشان مختلف است و دسته‌ای از صفات هستند که در حکمت صدرایی ثابت می‌شود

اما در فلسفهٔ ارسطویی سخنی از آن بمیان نیامده است.

صفاتی که این دو حکیم مشترکاً برای خدا ثابت کنند عبارتند از:

۱. ضرورت وجود: ارسطو می‌گوید محرک نخستین موجودی ضروری است^{۴۵} ملاحظه‌کنید در برهان صدیقین و غیر آن به وجوب وجود حق تعالی تصریح کرده است.^{۴۶}

۲. سرمدی بودن: از نگاه ارسطو چون افلاک حرکت

سرمدی دارند پس محرک نخستین باید وجود سرمدی داشته باشد تا همواره علت برای حرکت افلاک باشد.^{۴۷} صدرالمتألهین نیز در برهان صدیقین اشاره می‌کند که عدم در ذات واجب راه ندارد.^{۴۸}

۳. فعلیت: ارسطو بر این نکته تأکید دارد که محرک نخستین باید فعلیت محض و بری از قوه و امکان باشد؛ چون اگر قوه و امکان در وجودش راه یابد نیازمند محرکی

خواهد بود که او را از قوه به فعل خارج کند، پس محرک نخستین نخواهد بود.^{۴۹} و بگزارش کاپلستون^{۵۰} آنچه که سرمدی و فناپذیر است به عالیترین معنا بالفعل است و از سوی دیگر چیزی که ضرورت وجود دارد باید بالفعل باشد. از دیدگاه ملاصدرا نیز چون واجب‌الوجود صرف‌الوجودی است که تمامتر از او نیست و هیچگونه عدم و نقص در او راه ندارد پس باید فعلیت محض باشد، چون قوه و امکان عدم و نقص هستند.^{۵۱}

۴. نامتناهی بودن: ارسطو بعد از اثبات محرک نخستین ثابت می‌کند که او جوهری است که امکان ندارد دارای مقدار باشد بلکه بدون اجزاء و قسمت‌ناپذیر است، چون هر چه دارای مقدار باشد متناهی

است؛ خدا دارای مقدار نیست پس نامتناهی است.^{۵۲} و بر مبنای صدرالمتألهین در مراتب تشکیکی وجود به مرتبه‌ای می‌رسیم که وجودی تمامتر از او نیست و آن مرتبه‌ای است که هیچ حدی برای آن متصور نیست و آن وجودی لایتناهی و فوق‌لایتناهی است.^{۵۳}

۵. تجرد: ارسطو معتقد است

جوهر سرمدی و نامتحرک و مفارق از اشیاء محسوس وجود دارد؛^{۵۴} یعنی از ویژگیهای محرک نخستین، غیرمادی بودن است چون مادی بودن مستلزم قوه داشتن است و خدا فعلیت محض است، بر مبنای برهان صدیقین صدرایی نیز وجودات مادی در ادنی مراتب وجود هستند و خدا در اعلی مرتبه است، پس باید مفارق از جسم و عوارض جسمانی و مجرد محض و فوق تجرد باشد.^{۵۵} و

*** از نگاه ارسطو فاعلیت خدا در جهان از طریق غایت بودن اوست. او خودش ثابت است و عنایتی به مادون ندارد و ولایتی از جانب او بر انسان و جهان اعمال نمی‌شود، اما با برهان نفس صدرایی، نفس باذن‌الله و به تدبیر الهی بسوی کمال می‌رود.**

۴۵. ر.ک: لطفی، ص ۴۸۱؛ خراسانی، ص ۳۹۵؛ ماجد فخری، ص ۹۳.

۴۶. اسفار، ج ۶، ص ۲۴؛ ج ۱، ص ۹۲ - ۱۱۰.

۴۷. ماجد فخری، ص ۹۶؛ ابن رشد، ص ۲۶۰۰؛ لطفی، ص ۴۸۰ و...

۴۸. اسفار، ج ۱، ص ۱۱۵؛ رسالهٔ الحدوث، ص ۱۷۹.

۴۹. ر.ک: فرید وجدی، ص ۱۶۵.

۵۰. ص ۳۵۵.

۵۱. اسفار، ج ۶، ص ۱۵؛ ج ۳، ص ۵.

۵۲. لطفی، ص ۴۸۳.

۵۳. ر.ک: اسفار، ج ۶، ص ۲۴؛ ص ۱۷۵؛ ج ۱.

۵۴. لطفی، ص ۴۸۳. ۵۵. اسفار، ج ۶، ص ۱۵.

چون فعلیت تام و مجرد محض است پس تغییرناپذیر است.

۶. کمال: ارسطو و ملاصدرا در این نکته نیز متفقند که واجب‌الوجود موجودی کامل است و کمال، ذاتی اوست و این از لوازم محرک نخستین و اعلی و وجود و فعلیت محض بودن است.^{۵۶}

۷. حیات الهی: بگزارش ابن‌رشد^{۵۷} ارسطو می‌گوید: «الإله حي أزلي في غاية الفضيلة فإذا هو عين الحياة» خدا زنده جاوید و در نهایت فضیلت است پس او عین حیات است و صدرالمتألهین نیز از برهان صدیقین حیات را استنباط می‌کند.^{۵۸}

۸. علم الهی: گرچه ارسطو و صدرالمتألهین در اصل علم داشتن خدا و اتحاد عاقل و معقول در علم خدا بذاتش اتفاق نظر دارند،^{۵۹} اما در علم به ما سوی، اختلاف دارند. ارسطو متعلق علم خدا را تنها ذات حق می‌داند چون معتقد است موضوع تعقلش باید والاترین معقولات باشد، پس او تنها به ذات خویش می‌اندیشد؛^{۶۰} بنابراین خدا نمی‌تواند خارج از خود هیچ متعلقی برای فکر خود داشته باشد.^{۶۱} پس او این عالم را نمی‌شناسد و هیچ طرح الهی در این عالم انجام نگرفته است.^{۶۲} اما از نظر ملاصدرا خدا به خود و همه هستی علم دارد. او بر مبنای برهان صدیقین می‌گوید:

هرچه که وجودش اقوی و تحصیلش شدیدتر و ذاتش برتر است حضورش برای ذاتش تمامتر و کاملتر است. واجب‌الوجود در اعلا مرتبه شدت وجود و تجرد است و موجودی لایتناهی و فوق مالاتناهی است، پس علم او به ذاتش تمامترین و کاملترین علوم است و همانگونه که وجود ممکنات منطوی و مستهلک در وجود اوست علوم ممکنات هم منطوی در علم او به ذاتش است...؟ پس علمش به ذاتش حقیقت علمی است که هیچ چیز از علوم و معلومات از آن پوشیده نیست.^{۶۳} از نگاه ملاصدرا جهان چیزی جز ظهور علم و قدرت و اراده خدا نیست.^{۶۴}

۹. خیر اعلی: از نگاه ارسطو خدا چون وجود سرمدی است در او نقص یا بدی یا شر راه ندارد و چون اشیاء

سرمدی خیرند پس خدا خیر محض است.^{۶۵} در معرفی دانشها، مابعدالطبیعه را بهترین دانشها می‌داند چون درباره شریفترین موجودات است^{۶۶} و در جایی دیگر می‌گوید: «نخستین، همیشه بهترین یا همانند بهترین است».^{۶۷} لازمه این سخنان اینست که مبدأ اعلی خیر اعلی نیز باشد و گرنه چیزی که شریعت وجودی در او راه داشته باشد نمی‌تواند بهترین باشد. از نگاه ملاصدرا نیز چون مبدأ اول در اعلا مرتبه وجود است پس هیچ نقصان و شرتی در او راه ندارد، چون شر یا عدم است یا مستلزم امری عدمی، و خدا وجود محض است پس خیر محض است.^{۶۸}

*** از نظر ارسطو محرک نخستین جوهر است، چنانکه می‌گوید وجود «جوهر» سرمدی نامتحرک ضروری است. اما از نظر صدرالمتألهین جوهر و عرض از اقسام ماهیات هستند و خدا چون ماهیت ندارد اطلاق جوهر بر او نمیتوان کرد.**

بر مبنای خیر اعلی بودن مبدأ اول، ارسطو حرکت کل عالم را حرکت به سوی خیر و کمال دانسته و شر را امر عرضی می‌شمارد.^{۶۹}

ملاصدرا نیز می‌گوید: «عالم، مظهر عنایت الهی و مظهر رحمت و واسعة اوست و خدای سبحان چیزی از او صادر نمی‌شود مگر آنکه علم به خیریت آن دارد... در این عالم همه چیز خیر محض است و شر در آن راه ندارد»^{۷۰} چون وجود خیر است و شر امر عدمی است و هر چه بلحاظ وجودش به خدا وابسته باشد نه از جنبه نقص و

۵۶. ر.ک: کاپلستون، ص ۳۵۵؛ صدرالمتألهین ۶ و ۱۵.

۵۷. ص ۱۶۱۵.

۵۹. ر.ک: ابن‌رشد، ۱۶۱۵، خراسانی ۴۰۹؛ ماجد فخری، ص ۹۶.

۶۰. ماجد فخری، ص ۹۶. ۶۱. کاپلستون، ص ۳۶۱.

۶۲. کاپلستون، ص ۳۶۳. ۶۳. اسفار، ج ۶، ص ۱۷۵.

۶۴. همان، ص ۱۵ و ۲۵. ۶۵. کاپلستون، ص ۳۵۵.

۶۶. خراسانی، ص ۱۹۵. ۶۷. همو، ص ۴۰.

۶۸. اسفار، ج ۷، ص ۵۸. ۶۹. ر.ک: فرید وجدی، ص ۱۶۷.

۷۰. اسفار، ج ۷، ص ۸۰-۹۱.

عدم است، پس برگشت شر به نقص است نه به عالم
قضای الهی که خیر محض است.^{۷۱}

۱۰. خدا موجودی ثابت است: چون خدا بری از ماده و حرکت است پس هیچگونه انفعال و تغییر در او راه ندارد و همیشه ثابت است،^{۷۲} براساس برهان صدیقین ملاصدرا نیز عدم انفعال و تغییر خدا ثابت می‌شود.^{۷۳} چون علیت تام و مجرد محض است و تغییر، از عوارض وجود مادی یا وابسته به ماده است.

*** ارسطو و ملاصدرا در این نکته نیز متفقند که واجب‌الوجود موجودی کامل است و کمال، ذاتی اوست و این از لوازم محرک نخستین و اعلی و وجود و فعلیت محض بودن است.**

جنساً ناقص است که ذات و تقرر دارد ولی دارای ابهام است و بواسطه فصل، تحصیل می‌یابد و چون خدا واجب‌الوجود از جمیع جهات است می‌باز از هرگونه ترکیب است، پس نه جنس دارد و نه فصل.^{۸۰} البته ممکن است مراد ارسطو از جوهر، جوهر جنسی نباشد و مرادش وجود غیر محمول باشد چون در معنای جوهر می‌گوید یعنی آنکه بر موضوعی حمل نمی‌شود بلکه چیزهای دیگر بر آن حمل می‌شوند، شاید باین معنا، جوهریت را بر خدا حمل کرده باشد اما ابن‌سینا در اشارات این را ظن باطل و خطا می‌داند.

۲. علم خدا به ماسوا: از نظر ارسطو خدا تنها به خودش علم دارد اما از نظر ملاصدرا به همه عالم از ازل تا ابد، از کلی تا جزئی و به همه ذرات عالم، عالم است که در سطور پیش بحث شد.

اوصافی از حق تعالی که از ارسطو سخنی به ما نرسیده و ملاصدرا به آنها پرداخته است:

۱. قدرت و اراده: در آثار ارسطو سخنی از قدرت و اراده حق تعالی به چشم نمی‌خورد. شاید براساس مبانی ارسطو که فاعلیت خدا تنها از طریق علت غایی و متعلق شوق بودن اوست، جای بحث از قدرت و اراده او نباشد اما صدرالمتألهین براساس برهان صدیقین قدرت و اراده خدا را ثابت می‌داند و آنها را تابع علم و حیات می‌داند.^{۸۱}

۲. توحید واجب: همانگونه که اشاره شد، ارسطو گاه از محرک نخستین و گاه از محرکهای ثابت سرمدی سخن گفته است اما صدرالمتألهین براین متعدد بر توحید و تفرد واجب تعالی آورده است.^{۸۲}

۳. عینیت صفات خدا با ذات او و عینیت صفات با یکدیگر: ملاصدرا دلایل متعددی بر این مطلب شریف

۱۱. خدا موجودی بسیط است: از کلمات ارسطو به دو طریق می‌توان بساطت واجب را دریافت: یکی از جهت اینکه غیر منقسم و غیر ذی کم است^{۷۴} و دیگر از آنجهت که فعلیت محض و مفارق از ماده است؛ مجردی که فعل محض و مفارق از ماده باشد بسیط است و هرگز ترکیب در او راه ندارد.^{۷۵} ملاصدرا نیز چند برهان بر بساطت واجب در آثارش ذکر می‌کند.^{۷۶}

۱۲. خدا ضد ندارد: ضد به دو معنا بکار می‌رود: گاه بمعنای دو امر عرضی که در غایت مغایرت باشند مثل سفیدی و سیاهی، و گاهی به دو جوهر که در قوه و نیرو اثر همدیگر را خنثی نمایند.^{۷۷} ارسطو می‌گوید آنرا که نخستین است هیچ ضدی نیست چون همه اضداد برای ماده‌اند.^{۷۸} از دیدگاه ملاصدرا نیز اول تعالی اولاً چون بری از ماده است ضد ندارد ثانیاً چون در اعلا مرتبه وجود است چیزی برابر او نیست تا ضد او قرار گیرد.

صفات که ارسطو و ملاصدرا در آن اختلاف نظر دارند:
۱. جوهریت خدا: از نظر ارسطو محرک نخستین جوهر است، چنانکه می‌گوید وجود «جوهر» سرمدی نامتحرک ضروری است.^{۷۹} اما از نظر صدرالمتألهین جوهر و عرض از اقسام ماهیات هستند و خدا چون ماهیت ندارد اطلاق جوهر بر او نمیتوان کرد. از سوی دیگر جوهر، ماهیتی

۷۱. رک: همان، ص ۷۴.

۷۲. رک: فروغی، ص ۳۸؛ کابلسون، ص ۳۵۵ و ۳۵۹.

۷۳. اسفار، ج ۶، ص ۱۵ - ۲۶.

۷۴. ماجد فخری، ص ۹۶. ۷۵. همو، ص ۹۶.

۷۶. رک: مبدأ معاد، ص ۸۳ - ۸۵؛ شواهد ربوبیه، ص ۳۷؛ اسفار، ج ۶، ص ۹۰ و ج ۱، ص ۱۳۵.

۷۷. اسفار، ج ۳، ص ۲۷۱. ۷۸. خراسانی، ص ۴۱۲.

۷۹. لطفی، ص ۲۷۵. ۸۰. مبدأ و معاد، ص ۸۹.

۸۱. رک: اسفار، ج ۶، ص ۲۵؛ مظاهر الهیه، ص ۷۸.

۸۲. رک: اسفار، ج ۶، ص ۶۶ - ۹۶؛ ج ۱، ص ۱۲۶ - ۱۳۶؛ مظاهر الهیه، ص ۷۴.

ذکر می‌کند اما در آثار ارسطو سخنی از آن نیست.^{۸۳}

۴. صفات اضافیه مثل خالقیت، رازقیت، رحمانیت، رحیمیت و قیومیت و...، اینها صفاتی است که با مبانی صدرایی اثبات می‌شود.^{۸۴} اما در خداشناسی ارسطویی ذکری از آنها نیست و با مبانی ارسطویی چندان جای طرح ندارد.^{۸۵}

۵. جهان حادث است: براساس مبانی ارسطویی جهان قدیم است و خدا تنها محرک حرکت دورانی جهان است اما براساس مبانی صدرایی جهان حادث است و جهان فعل خداست و خدا دائماً به جهان وجود می‌بخشد.^{۸۶}

خلاصه سخن

۱. موضوع شناخت خدا و صفات جمال و جلال او نزد هر دو حکیم الهی مهم تلقی شده است.

۲. در روش شناخت خدا، ارسطو بیشتر عقلگراست اما ملاصدرا علاوه بر روی آوردن به عقل از شهود عرفانی و آموزه‌های وحیانی نیز کمال استفاده را می‌نماید تا به معرفتش غنای بیشتری ببخشد.

۳. در مبانی هستی‌شناسی، وجود اصل و موضوع فلسفه هر دو است اما ارسطو سؤال از وجود را منعطف به سؤال از جوهر می‌کند درحالی‌که ملاصدرا حقیقت وجود را مطلق از هر قیدی و برتر از معنای جنسی یا نوعی می‌داند.

۴. خدا در اندیشه ارسطو نخستین و اعلی و بهترین و خیر محض و تنها عالم به ذات خویش و بیخبر و منقطع از جهانیان است ولی خدا در اندیشه صدرالمتألهین ضمن اینکه همه کمالات برشمرده از نظر ارسطو را داراست خدایی است که علم و قدرت و اراده فراگیر او همواره در جهان جاری است و او پیوسته از احوال جهانیان آگاه، و فیضش را در جهان جاری می‌سازد و بفیض او جهان همواره در حال حدوث و زایش است و مخلوقات همواره دست نیاز بسوی او دارند و او دعای بندگان را می‌شنود و به بندگانش محبت می‌ورزد و حوائجشان را برآورده می‌سازد. خلاصه اینکه افق خداشناسی ارسطو متناسب با فلسفه ارسطویی در دو هزار و سیصد سال قبل و افق خداشناسی حکمت متعالیه صدرایی متناسب با رشد حکمت الهی در دو هزار سال بعد از اوست.

منابع تحقیق

۱. قرآن.
۲. ابن رشد، محمد بن احمد؛ تفسیر مابعدالطبیعه، ج ۳، بیروت، دار المشرق، بی تا.
۳. ابن سینا، ابی‌علی؛ الإشارات و التنبیها، شرح خواجه نصیر الدین طوسی، قم، نشر البلاغه، ۱۳۷۵ ه.ش.
۴. خراسانی، شرف‌الدین؛ متافیزیک (مابعدالطبیعه)، ارسطو، تهران، حکمت ۱۳۷۷ ه.ش.
۵. صدرالمتألهین، صدرالدین محمد؛ اسفار (الحکمة المتعالیه فی الأسفار العقلیه الأربعة)، بیروت، دار احیاء، ۱۹۸۱ م.
۶. صدرالمتألهین، صدرالدین محمد؛ مبدأ و معاد، ترجمه محمد ذبیحی، قم، دانشگاه قم، ۱۳۸۰ ه.ش.
۷. صدرالمتألهین، صدرالدین محمد؛ رساله حدوث العالم یا کتاب آفرینش جهان، ترجمه خواجه‌جوی، تهران، مولی، ۱۳۷۷ ه.ش.
۸. صدرالمتألهین، صدرالدین محمد؛ الشواهد الربوبیه، تصحیح سید جلال‌الدین آشتیانی، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۰ ه.ش.
۹. صدرالمتألهین، صدرالدین محمد؛ المشاعر، میرزا عمادالدوله، اصفهان، مهدوی، بی تا.
۱۰. صدرالمتألهین، صدرالدین محمد؛ المظاهر الإلهیه، تصحیح سید جلال‌الدین آشتیانی، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۷ ه.ش.
۱۱. فرید وجدی؛ دائرة المعارف القرن العشرين، بیروت، دار المعرفة، ۱۹۷۱ م.
۱۲. کاپلستون، فردریک؛ تاریخ فلسفه، ج ۱، یونان و روم، ترجمه سید جلال‌الدین مجتبی، تهران، سروش، ۱۳۶۸.
۱۳. لطفی، محمد حسن؛ مابعدالطبیعه ارسطو، تهران، طرح نو، ۱۳۷۸ ه.ش.
۱۴. ماجد فخری؛ ارسطو طالیس، بیروت، المكتبة الشرقیة، ۱۹۸۶ م.

* * *

۸۳. المظاهر الإلهیه، ص ۸۳؛ اسفار، ج ۶، ص ۱۳۳ - ۱۴۸.

۸۴. رک: اسفار، ج ۶، ص ۱۱۸؛ المظاهر الإلهیه، ص ۸۰ - ۸۷.

۸۵. رک: کاپلستون، ص ۳۶.

۸۶. المظاهر الإلهیه، ص ۱۰۸ - ۱۱۳؛ اسفار، ج ۵، ص ۲۰۵ - ۲۴۰.